

الیاس ابوشبکه و نگاه وی به زن

در دیوان افاعی الفردوس

دکتر غلامعباس رضایی استاد راهنمای رساله

دانشیار دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

و علی نجفی ایوکی دانشجوی دوره دکتری

(از ص ۲۱ تا ۴۰)

چکیده:

در این مقاله برآنیم که نگاه الیاس ابوشبکه به زن را به ویژه در دیوان افاعی الفردوس مورد کنکاش و بررسی قرار دهیم. اینکه چرا الیاس به عنوان (شاعر ملعون عرب) ملقب گردید، ریشه‌های بدبینی وی نسبت به زن در چه بوده است، و چرا شاعر نسبت به زن از خود حقد و کینه نشان می‌دهد، و اینکه آیا وی انگشت اتهام را به سوی تمامی زنان دراز می‌کند و یا عده‌ای خاص. و می‌خواهیم بگوئیم که او شاعر راست گفتاری است که بخوبی قدرت شهوت جنسی را در شعر خود ترسیم کرده و در پی آنست که بشر را از خطر آن آگاه سازد و به دنبال آن او را از هرگونه پلیدی برهاند.

واژه‌های کلیدی: الیاس ابوشبکه، رمانتیک، افاعی الفردوس، زن، بدبینی.

مقدمه:

الیاس ابوشبکه در سال ۱۹۰۳ در «بروفیدانس» آمریکا از پدر و مادری مسیحی الاصل دیده به جهان گشود و پس از مدتی به همراه والدینش به وطن اصلی خود لبنان بازگشت. وی در عنفوان کودکی پدرش را از دست داد، و در پی آن از همان آغاز زندگی با مفاهیم درد و اندوه آشنا گردید و نخستین دفتر شعری اش بنام «القیثاره» آینه‌ای شد برای انعکاس حزن و اندوه عمیق شاعر. الیاس در سال ۱۹۱۱ وارد مدرسه «عین‌طوره» شد، و زبان عربی و فرانسه را در آنجا به خوبی فراگرفت، و پس از مدتی به سبب برخی از مسائل درسی از مدرسه گریخت و دیگر به عنوان یک دانش‌آموز به مدرسه بازنگشت.

از آن پس دیگر خود به مطالعه آثار دیگران به ویژه آثار فرانسویان پرداخت و رابطه خود را با علم و ادب قطع ننمود. فقدان پدر و مصایب زندگی، او را بر آن داشت تا مدتی در صحنه زندگی به معلمی و روزنامه‌نگاری بپردازد. وی در مقالات خود به بررسی موضوعات متعددی پرداخت و منادی حق و عدالت بود. (رزوق، رزوق فرج، الیاس ابوشبکه و شعره، ص ۷۶)

ابوشبکه چندین مقاله نقدی از خود بجای نهاده است که حکایت از وسعت علم و ژرفنگری وی دارد. گذشته از این با پیوستن به «جماعت آپولو» قصد داشت شعر را از حزب گرایی و کهنه‌گرایی رها سازد و به پیشرفت شعر و ادب می‌اندیشید. وی با توجه به اینکه زبان فرانسه را به خوبی می‌دانست، بسیاری از رمانهای فرانسوی را به عربی برگرداند و تحت تأثیر همین آثار، داستانهایی از خود بجای گذاشت که از مهمترین ویژگی آنها یکی جنبه دینی آن است و دیگری جنبه رمانتیکی آن. (ندیم عبود، ولید، الیاس ابوشبکه، المجموعة الكاملة فی النثر، ص ۱۵)

اهمیت الیاس ابوشبکه در ادبیات عرب بیش از هر چیز به اشعاری بر می‌گردد که او از همان دوران کودکی تا زمان مرگش بر صفحات جاری ساخته است. گرایش وی در اشعارش گرایش رمانتیکی است.

در شعرش یا از غم و اندوه خود سخن می‌راند و یا از عشق خود نسبت به زنانی همچون «غلواء» «لیلی»، «سمراء» و «روز». زمانی هم به طبیعت پناه می‌برد و خود را با

آن تسکین می‌بخشد. گذشته از آن، میهن پرستی است که برای میهن خودنغمه‌سرای می‌کند، و نکته دیگری که در دیوان شعری وی زیاد به چشم می‌آید این است که اگر مرتکب گناهی شود، سریعاً آنرا با توبه مقرون می‌سازد و از خداوند طلب آمرزش می‌نماید، دواین شعری او عبارتند از القیثاره (۱۹۶۲)، المریض الصامت (۱۹۲۸)، افاعی الفردوس (۱۹۳۸)، الألیحان (۱۹۴۱)، نداء القلب (۱۹۴۴)، الی الابد (۱۹۴۵)، غلواء (۱۹۴۵) و (من صعيد الألهة) که در سال ۱۹۵۹ به چاپ رسید. سرانجام در سال ۱۹۴۷ به سبب ابتلا به سرطان خون، فروغ فرخنده زیستش به خاموشی می‌گراید و دیده از جهان فرو می‌بندد. شاعری که نصیبش در طول زندگی چیزی جز رنج و عذاب نبود؛ قلبش به سبب عشق در رنج، فکرش به سبب سرودن معانی در عذاب و جسمش در طلب روزی خسته و رنجور بود و همچون اکثر رمانتیک‌های بزرگ در عین سلامت بیمار! (الحاوی ایلیا، الیاس ابوشبکه شاعر الجحیم و التعمیم؛ جزء اول، ص ۲۸)

رنگ شعر وی از دفتری به دفتر دیگر متفاوت جلوه‌گری می‌کند. دیوان «القیثاره» مشحون از تلخی فراق هست و انگشتانی خونین و چشمانی مملو از اشک، و دیوان «غلواء» آمیخته از یک نوع جورمانتیک همراه با حس غروب و اندوه جانکاه هست در «افاعی الفردوس» صحبت از میل جنسی و رویکردی جدید به زن به میان می‌آید، و دیوان «الی الابد» و آنچه بعد از آن می‌آید عهد پاکی است و توبه. (ابومنصر، فزاد، ملف النهضة الشعرية، در «موسوعة الیاس ابوشبکه الرومنسی»، ج ۶، ص ۵۷-۵۸)

اما آنچه در اینجا مهم می‌نماید و الیاس به سبب آن نامی گشته است، خلق اثر بس مهمی چون «افاعی الفردوس» است. دیوانی که به خاطر دارا بودن ابعاد گوناگون و اجتماع اضداد، نه تنها بحث برانگیزترین مجموعه شعری وی به حساب می‌آید، بلکه به جرأت می‌توان گفت که هیچ مجموعه‌ی شعری در دنیای نقد معاصر به این اندازه مورد نقد قرار نگرفته است که افاعی الفردوس قرار گرفته. در نظر منتقدان شعر الیاس ابوشبکه، الیاس با این مجموعه‌ی شعری به اوج شاعری خود رسیده. شعری که عرب هرگز در گذشته آنرا به خود ندیده و الیاس پایه‌گذار این نوع شعر است، شعری که سبب

گردید الیاس به شاعر افعی، شاعر ملعون و بودلر لبنان ملقب گردد. (السنانی، صحنی، الذکری الثالثة و الثلاثون فی غیاب ابوشبکه» موسوعة، ج ۵، ص ۵۶)

اما این دیوان حاوی چه شعری است و مضمون آن چه می باشد؟ شاعر در این دیوان در پی چیست و چه حقیقتی را می جوید؟ فهلمان و یا فهلمانان این مجموعه چه کسانی اند؟ در پی این پرسش‌ها، ما در این نوشتار به معرفی دیوان افاعی الفردوس و تحلیل مضامین آن می پردازیم و برآنیم تا علت خلق چنین اثری را دریا بیم و به حقیقت کار شاعر پی ببریم.

رمانتیکست‌های نامی نسبت به زن دو دسته‌اند؛ گروهی به تمجید و تکریم زن می پردازند و یادش را در شکل عشق مقدس بر زبان جاری می سازند، که از این گروه می توان به «لامارتین» و «شاتوبریان» اشاره کرد. گروهی دیگر نسبت به زن از خود حقد و کینه نشان داده‌اند و وی را فریبکار خوانده‌اند که از این گروه نیز می توان به «آلفرد موسیه» و «دی فینی» اشاره نمود. (الحوای، ایلیا، الیاس ابوشبکه شاعر العجیم و النعیم، جزء دوم، ص ۳۸)

الیاس ابوشبکه در تمامی دیوان‌های خود بجز افاعی الفردوس به راه گروه اول رفته و به تمجید زن پرداخته و در فقدان وی گریسته و از او به عنوان رمزی برای خیر و نیکی یاد کرده، آنجا که خطاب به معشوقه اش «غلواء» می گوید:

غَلَوَاءُ، يَا بُرَّاسَ قَلْبِي الْبَائِسِ
 يَا أَمَلًا فِي ظُلُمَاتِ الْيَائِسِ
 يَا مَرَّهَمًا لِقَلْبِي الْمَوْجُوعِ
 يَا مَلَكًا يَطُوفُ فِي دُمُوعِي
 أَحَبُّ فِيكَ صُورَةٌ عَذْرَاءِ
 وَإِنْ تَكُنْ أَصْبَاغُهَا شَوْهَاءِ
 يَا صُورَةً تَجْرِي بِهَا السَّعَادَةُ

الْحُبُّ فِيهَا دُونَهُ الْعِبَادَةُ (ابوشبکه، الیاس، دیوان غلواء، فصبده، العهد الرابع، ص ۴۸۶، ۴۸۵)

(غلواء ای مشعل قلب گرفتار من / ای امید در تاریکی‌های ناامیدی‌ام / ای مرهم قلب رنجور من / ای پادشاه سیرکننده در اشک من / شمایل بکرت را دوست می دارم / گرچه

رنگش، خوش رنگ نباشد / ای تصویری که سعادت مقرون آنست / عشق به غیر آن بردگی است.

و به محبوبه خود «سمراء» می‌گوید:
كُلُّ مَا فِي الْحَيَاةِ أَنْتِ، فَفَدِ صُوتِكِ الْعَذْبُ مَا سَمِعْتُ سِوَاهُ
سُكَّرَ سَمْعِي وَأَطْبَقْتُ مَقْلَتَايَا غَيْرَ عَيْنِيكَ مَا رَأْتُ عَيْنَايَا
كَيْفَمَا تَلْفَتُ أَحْسَبُكِ حَوْلِي أَنْتِ مَلَأَ الْمُنَى وَمَلَأَ هَوَايَا

(همان، دیوان نداء القلب، قصیده‌ی انت لی، ص ۳۸۹)

(تو همه چیز من در زندگی هستی، گوشه‌هایم مست توست و چشمانم (به عشق تو) برهم نهاده شد / جز صدای دل‌نشینت، صدایی نشنیدم و چشمم جز چشمانت ندید / هرگونه بنگرم ترا نزد خود حس می‌کنم، تو تمام آرزو و خواسته‌ی منی.)

و یا به معشوقه‌ی دیگرش «لیلی» می‌گوید:
أَرَاكِ عَلَى جَفْنِي، أَحْسَبُكِ فِي دَمِي وَأَنْشُقُ فِي رُوحِي شَذَا رُوحِكِ الْحُلُولَى
مَرْجُتِكِ بِي كَالْخَمْرِ تَمْرُجُ بِالْبَنْدَى فَمِنْكَ بِجَسْمِي كُلُّ جَارِحَةٍ نَشْوَى

(همان، دیوان الی الابد، قصیده‌ی الحلم الجمیل، ص ۴۱۹)

(ترا بر پلک چشمانم می‌بینم و در خونم حس می‌کنم، و در روحم بوی خوش روحت را استشمام می‌کنم / چنان با تو در آمیختم که شراب با آب در آمیزد و از وجود تو تمام اندامم مست گشته است)

ولی شاعر در افاعی الفردوس راه گروه دوم را پیموده و حتی در این زمینه از آنان پیشی نیز جسته است. در این دیوان که شامل سیزده قصیده است و بین سالهای ۱۹۲۹ و ۱۹۳۸ سروده شده، زن به عنوان مایه‌ی فریب الیاس ابوشیکه و بلکه مایه فریب همه‌ی مردان شناخته شده است و الیاس نیز در پی آن است که وی را متهم به گناه و مکر نماید. از طرف دیگر شاعر می‌کوشد تا واقعیت‌های زشت جامعه‌ی انسانی را با جرأت و جسارت هر چه تمام‌تر بیان دارد و امیال انسان را با صریح‌ترین لهجه به تصویر بکشاند. او سعی دارد که تا به خواننده این دیوان بنمایاند که انسان هر چند هم که قوی باشد،

شهوت او را به بند می‌کشاند و در برابر زنان نیرنگ باز سر تسلیم فرود می‌آورد. (الحاوی،

ابلیا، الیاس ابوشکه شاعر الجحیم و النعیم، جزء دوم، ص ۸)

آری آنگاه که، معاصران الیاس به شیوه تقلید به وصف زیبایی زن می‌پرداختند، او با نگاه دیگری به زن می‌نگرد و انگشت اتهام به سویش دراز می‌کند.

فعل و انفعالات الیاس را می‌توان در این دیوان به سه مرحله تقسیم نمود که هر مرحله ویژگی خاص خود را دارد.

مرحله اول: او در همان آغاز حقد و کینه‌اش را بر زن می‌گستراند و سعی دارد تمام واژگانی را که بار منفی دارند در خطاب به زن و برای زن بکار گیرد. میل جنسی زن را جانکاه فرض می‌کند و در خطاب به زنی که وجودش همه شهوت است و (دلیله) نام دارد می‌گوید:

مَلَّقِيهِ بِحُسْنِكِ الْمَأْجُورِ وَ أَدْفَعِيهِ لِلْإِنْتِقَامِ الْكَبِيرِ
 إِنَّ فِي الْحُسْنِ يَا دَلِيلَةَ أَفْعَى كَمْ سَمْعُنَا فَحَيْحَهَا فِي سَرِيرِ

(ابوشکه، الیاس، افعای الفردوس، قصیده شمشون، ص ۲۹۵)

(با زیبایی مزدورانه‌ات هلاکش ساز، و از او انتقام سختی بگیر / ای دلیله در زیبایت افعی است که صدایش را بر بالین خود بسیار شنیدیم.)

شاعر با سوءظنی که نسبت به زن دارد، زیبایی را با لفظ (مأجور) همراه می‌سازد تا بر ما بنمایاند آن زیبایی بجای اینکه در خدمت خیر باشد، در خدمت شر است و صاحب آن به صورت نیرنگبازی در آمده که به جمال تظاهر می‌کند و در درون خود چیزی چون سم افعی دارد.

قدرتی که یک زن دارد می‌تواند حتی مرد پر قدرت را از پای در آورد، بگونه‌ای که در برابر فریب و نیرنگ‌های زن سر تسلیم فرود آورد و خوار و ضعیف گردد. افزون بر آن به این نتیجه می‌رسد که گناه حتمیت دارد و انسان هر چند هم که عاقل و استوار باشد در برابر زیبایی زن تن به شکست می‌دهد و محکوم به نابودی است:

اسْكُرْتُ خُدْعَةَ الْجَمَالِ هِرْقَلًا قَبْلَ شَمْشُونِ بِالْهَوَى السَّرِيرِ

و البصيرُ البصيرُ يُخَدِّعُ بِالْحُسْنِ فَيَنْقَادُ كَالضَّرِيرِ الضَّرِيرِ

(همان)

(نیرنگ جمال قبل از شمشومون، هرکول را با شهوت بدی، مست ساخته است / آری بینای بصیرتمند فریفته‌ی زیبایی می‌شود و چون کور عاجز رام می‌گردد.)
الیاس در این مرحله تیغ زبان را از نیام دهان بر می‌کشد و هر واژه‌ای که مفهوم ناپسند دارد بکار می‌گیرد و آنرا نثار زن می‌کند و بر قدرت شهوت تأکید می‌ورزد. او برای اینکه هر چه بهتر بتواند قدرت گناه را تجسم بخشد به تشبیه روی می‌آورد و صحبت از کرکس و شیر قوی می‌نماید که چگونه قدرت شهوت باعث می‌شود که کرکس نزد پرنده‌ی سار و شیر نر در برابر ماده شیر همچون آهو خواری نماید، به گونه‌ای که شیر نر را یارای غریدن نباشد:

و تُسَوِّرُ الْكُهْوفَ أَوْ هَنَمًا الْحُبُّ فَهَاتَتْ لَدَيْهِ كَالشُّحْرُورِ
وَعَنَا اللَّيْثُ لِلْبُؤَى كَالطَّبِي فَمَا فِيهِ شَهْوَةٌ لِلزَّرِيرِ

(همان)

(دوست داشتن، کرکسان غار را ضعیف کرد، و در برابرش چون پرنده‌ی سار زبون شدند و شیر نر همچون آهو برای شیر ماده فروتنی نمود، بگونه‌ای که یارای غریدن نداشت.)
و چون چنین است به این نتیجه می‌رسد که قدرت نشان دادن در برابر زن فایده‌ای ندارد:

العظيمُ العظيمُ تضعفُهُ الأنثى فَيَنْقَادُ كَالْحَقِيرِ الْحَقِيرِ

(همان، ص ۲۹۶)

(قویِ تنومند در برابر زن ضعیف می‌شود همچون پست و ذلیل، خوار می‌گردد)
زیبایی فریبنده به مذاق شاعر خوش نیاید، به همین دلیل می‌بینیم که در برابر هر کس که کرامتش را زیر پای می‌نهد و تن به خواری و زبونی می‌دهد عکس العمل تندی از خود نشان که بیشتر خشم وی متوجه زن است:

مَلَقِيهِ، فَفِي أَشْعَةٍ عَيْنِيكَ صَبَاحُ الْهَوَىٰ وَ لَيْلُ الْقَبْرِ
مَلَقِيهِ، فَبَيْنَ نَهْدِيكَ غَامِت هُوَّةُ الْمَوْتِ فِي الْفِرَاشِ الْوَثِيرِ

(همان)

(نیست و نابودش گردان، در پرتو چشمان تو نور شهوت و تاریکی قیبرهاست / نیست و نابودش گردان، بین پستانهایت در بستری نرم منجلاب مرگ تشنه کام ماند.)
خواننده افاعی الفردوس به سرعت در می‌یابد با شاعری روپروست که با بوالهوسان سرستیز دارد، به همین خاطر در برابر آنکه وی را منبع هوس و شهوت می‌داند جبهه‌گیری می‌کند، و او را مانند مار نرمی می‌شمارد که زهر کشنده در خود دارد و روح انسان را می‌گذرد. و یا ماده عقاب بدخویی که بر قلب شوریده می‌نشیند، به همین سبب خطاب به زن می‌گوید:

فانشفی فورة الحرارة من جسمي و غَدَى فَوَاكِ مِنْ اِكْسِيرِي
انتِ حسناءٌ مثلُ حَيَّةِ عَدْنٍ كَوُرُودِ الشَّارُونِ ذَاتِ العُطُورِ
لستِ زوجي، بل انتِ أنثى عقابٍ شَرِشٍ فِي فَوَادِي المَسْعُورِ

(همان، ص ۲۹۷)

(جوشش گرمای جسمم را از آن خود کن و برهوت وجودت را از آب حیات من تغذیه نما / تو مثل افعی فردوس زیبایی و چون آمدن شارون بوی خوش داری / تو همسرم نیستی بلکه ماده عقاب بدخویی هستی بر قلب شوریده من)

شاعر از بدبختی‌های تمام انسانیت رنج می‌برد و بر زشتی‌های عصر غضب می‌کند، گویا او مسؤول زمان خود است. در قصیده سوم زنی را که محرمات را مباح می‌شمارد و تن به گناه می‌دهد، دختر لوط نام می‌نهد، زیرا در اسطوره آمده که دو دختر لوط به پدرشان شراب نوشاندند و با او همبستر شدند. (الحاوی، ابلیا، الیاس ابوشبکه شاعر الجحیم و النعیم، ص ۵۴-۵۵) او بر این زن غضب می‌کند و با لحنی طعنه‌آمیز می‌گوید:

مَغْنَاكِ مُلْتَهَبٌ وَ كَأَشْكِ مُتْرَعَةٌ فَاَسْقِي اَبَاكِ الخَمْرَ وَ اضْطَجِعِي مَعَهُ
فومي أدخلي يا بنتَ لوطَ على الغني وَ اِزْنِي، فَإِنَّ اَبَاكِ مَهْدَدٌ مَضْجَعُهُ

(افاعی الفردوس، قصیده سدوم، ص ۳۱۳)

(خانه‌ات آتشین و جامت پر شراب است، پس به پدرت شراب بنوشان و با او همبستر شو / ای دختر لوط بر خیز و روسپیگری کن و دست به زنا بزن که پدرت رختخواب را آمده کرده.)

در نظر شاعر طعام گناه برای زن لذیذ است و بی گناهی مرحلهٔ جهل و نادانی اوست، گذشته از آن او این عالم را خراب و پراز فسق و فجور می‌یابد و آنرا جهنم غرایز و گودال افعی‌ها فرض می‌کند و عقیده‌اش بر این است که خدا از این عالم غایب و پشت پردهٔ آتش قرار دارد، لذا او را می‌بینیم که در خطاب به زن می‌گوید:

لَا تَعْبَأِي بِعِقَابِ رَبِّكَ إِنَّهُ
جِرْثُومَةٌ مِّنْ نَّارِكَ الْمُتَدَفِّعَةُ
فِي صَدْرِكَ الْمَحْمُومِ كَبِيرَتٌ إِذَا
لَعِبْتُ بِهِنَّ الشَّهَوَاتُ فَجَزَّ اضْلَعُهُ

(همان)

(از عقاب خدای خود باکی نداشته باش زیرا او از آتش شعله ورتو نشأت گرفته / در سینهٔ پرتب و تاب تو کبریتی است که هرگاه شهوت آنرا تحریک کند اندامت را منفجر می‌سازد.) شاعر از وجود زنان غیر عقیف ناخشنود است و نسبت به آنان کینه‌توز، او تازیانه به دستی را می‌ماند که با شعر خود بر آنان تازیانه می‌زند و در پی انتقام گرفتن از آنان است. به بدترین لقب، ملقبشان می‌سازد و در اینکار پرده پوشی هم نمی‌کند:

أَبَغَىٰ هَذَا الْعَصْرِ، خَمْرُكَ فَاعْرِفِي
وَاسْقِي دِرَائِي الْوَرَىٰ وَاسْتَسْلِمِي
وَإِمَّضِجِ الْعُرْبَاءَ نَامِي حِقْبَةً
ثُمَّ اَعْدِلِي عَنْهُ لِأَخْرَارِ تَسْمِي
وَتَسْرَتِي مَاشَتْ فِي حَمَأِ الْبَلِي
حَتَّىٰ يَجِفَّ بِكَ الرِّضَاعُ وَنَهْرِي
حَتَّىٰ تَضَاجَعَكَ الْإِفَاعِي فِي الدَّجِي
وَيَصِيرَ حُسْنُكَ مُخْدَعًا لِلْأَرْقَمِ

(همان، ص ۳۱۵)

(ای روسپی زمان، شرابت را برگیر و فرزندان این گیتی را شراب بنوشان و تسلیم شو / در رختخواب غریبه‌ها مدتی بخواب و سپس از نزد آنان، به جای دیگر برو و در خود شکسته شو / در لجنزار مصیبت هر آواز خوشی که خواستی سربرده، تا پستانت خشک گردد و پیر و فرسوده شوی / و تا افعی‌ها در تاریکی با تو همبستر شوند و زیبایی‌ات مایه فریبی برای مار ارقم گردد)

مرحله دوم: اگر الیاس ابوشبکه در مرحلهٔ اول با زبان آتشین از طبیعت و سرشت زن

سخن می‌گفت و از دور با تیر خشمش زنان را نشانه می‌رفت، در این مرحله وارد میدان نبرد می‌گردد و به جنگ دشمنِ خونی خود می‌رود و در برابر پرگناه و آنچه که به زعم وی منبع گناه است از خود مقاومت و ایستادگی نشان می‌دهد، شاعر گرچه به قدرت شهوت شناخت کامل دارد، با این حال قدرت او افزون است و مقاومت در برابرش بهترین پاسخ.

و اَفْضُصِي يَا دَلِيلَةَ الْحُبِّثِ مِنْ قَلْبِي فَكَمْ مَرَّةً مَصَّصَتْ قُثُورِي
أَصْبَحَ اللَّيْثُ فِي بَدْيِكِ أُسْبِرًا فَاطْرَحِيهِ سُخْرِيَةً لِلْحَمِيرِ
هَيْكَلُ الْإِنْمِ لَمْ أَبْحِ لَكَ ذُلِّي شَبَّحَ الرَّقِي لَمْ أَسْلِمْكَ نِيرِي

(همان، قصیده شمنون، ص ۲۹۹-۲۹۸)

(ای دليلة! خبث و پلیدی را از قلبم بکن، و چه بسیار که پوستم را مکیدی / شیر در دستان تو اسیرگشته است، پس او را سُخْرِيَه‌ای برای درازگوشان قرار ده / ای پیکره‌گناه! در برابر تو خواری و زبونی نمی‌کنم، و ای شبح بردگی نیرو و توانم را تسلیم تو نمی‌نمایم.)

ایلیا الحاوی بر این باور است که «دليلة» در شعر الیاس رمز بردگی و عبودیت است، و بلکه شری پنهان است که به خیر و نیکی تقاب زده است. او سم زهراگین خود را بر شکوفه عفت و براعت و حُسن می‌ریزد و کسی است که هم مرد را مجذوب خود می‌کند و هم مجذوب وی می‌شود. زنی است که در چشمانش لهیب شهوتِ شرم‌موج می‌زند. با همه این اوصاف الیاس در برابر وی از خود مقاومت نشان می‌دهد و از او باکی ندارد:

أَسْلِبِلَةَ الْفَحْشَاءِ، نَارُكَ فِي فَمِي فَتَنْصَرَّمِي مَاشَتْ أَنْ تَنْصَرَّمِي
أَنَا لَسْتُ اخْشَى مِنْ جَهَنَّمَ جَدْوَةً مَادَامَ جَسْمِي، يَا سُدُومُ، جَهَنَّمِي

(همان)

(ای زنازاده، آتش در دهان من است، گر خواستی شعله‌ورش سازی شعله ور کن / ای سدوم! من از آتش جهنم هراسی ندارم تا زمانی که جسمم جهنم من است.)

شاعر بر آن است که در برابر مکر و فریب زن از خود ایستادگی نشان دهد، آنگاه که زن بی عفت در برابر او رخ بر می‌آورد او از تقوا و عفت خود سخن می‌گوید و عشق پاک و راستین خود نسبت به «غلواء» را یادآور می‌شود، همان عشقی که او را از پلیدی باز میدارد و مانع از

این می شود که وی تن به گناه دهد؛ زیرا اگر به غلواء خیانت کند برخوشتن خویش خیانت کرده:

لی ذکریات کأخلاقی، تؤدبونی فلا یخالیجنی روغ و لا کذب
 ابقی لی الأمس من غلواء عفتها ولم یزل فی دمی من روحها نسب

(همان، قصیده فی هیکل الشهوات، ص ۳۱۱-۳۱۰)

(همچون اخلاقم خاطراتی دارم که تربیتم می کند و به همین دلیل کذب و دروغی مرا مشوش نمی سازد / زمان گذشته از غلواء عفتش را برایم برجای نهاد نهاد، و همواره نسبی از روح وی در خونم جاریست.)

الیاس دوست ندارد شاهد خیانت یک زن به شوهرش باشد، و به زن تذکر می دهد آن لباس عروسی را که بر تن کرده فراموش نکند و آن پیوندی را که در ابتدای امر با شوهرش بسته، نادیده نیانگارد و آن لباس سفید عفت را با لکه سرخ گناه آلوده نسازد، زیرا چنین عملی باعث می شود او از فردوس طهارت رانده شود:

اقول لها: ثوب العفاف تذکری فسفی ساعة الإکلیل لم یکم مغبرا
 لبست رداء العریس ابیض ناصعاً فمن أين جاءت هذه اللطخة الحمراء؟

(همان، قصیده انمی، ص ۳۰۷)

(به او می گویم لباس عفت را به یاد بیاور و در هنگام تاریکی تیره گون مباش / لباس سفید و پاک عروسی بر تن پوشیده ای، پس این لکه سرخ از کجا آمده است.)
 شاعر از هر آنچه را که برایش رنگ شر دارد گریزان است، او نمی خواهد تن به گناه دهد و تلاش می کند عقیف باقی بماند، لذا می بینیم آنچه را که وی شیطان نام می نهد، اینگونه مورد خطاب فرار می دهد که:

حَوِّلْ حَبَالکَ عَنی ولا تَخیم عَلَیَّ
 فلیس اهلک منی ولا اللَّظی مِن بَدِیَّ
 لم أَعش فی النفس مائم ولم أنادمُ رجالک
 إبلیس لیست جَهَنَّم داری، فسحول خیالک

(همان، قصیده الدینونة، ص ۳۳۴)

(خیالت را از من برگردان و بر من فرود میا / اهل تواز من نیستند و شعله آتش نیز از
دستان من نمی باشد / دست به گناهی نازدم و با مردانت هم پیاله نشدم / ای شیطان!
جهنم خانه من نیست، پس خیالت را از من برگردان)

اما الیاس توان مقاومت در برابر زنان را ندارد و در قدم بعدی به گونه‌ی دیگر ظهور
پیدا می‌کند. وی گرچه در ابتدای امر بعنوان مرشد ظاهر گشت و زبان به سرزنش زن
گشود و کوشید تا زن را از بی عفتی باز دارد ولی در پایان خود نیز با نیروی شهوت، لذت
جنسی را می‌چشد و به جهنم در می‌افتد. (الحاوی، ایلیا، الیاس ابوشیکه شاعر الحجیم و النعم، جزء
دوم، ص ۸۲) خواننده افاعی الفردوس به سرعت در می‌یابد با شاعری روبروست که در
قصیده‌ای همچون قصیده افعی از فله کرامت سقوط می‌کند، و در چنین قصیده‌ای که در
واقع درگیری بین عفت و طهارت و گناه و ظلمت بود با غلبه دومی بر اولی پایان می‌یابد.
او در چنین قصیده‌ای در کار گناه از خود جسات نشان می‌دهد و وارد مرحله لذت
یعنی مرحله سقوط می‌گردد، بگونه‌ای که وقتی در برابر زن غیر عقیف می‌ایستد قوت
وی رنگ می‌بازد و خطاب به خود می‌گوید:

سَمَلَكُمَا مَأْسُئْتُ بَعْدُ فَلَا تَحْفَ وَ تَمَتَّصَهَا حَتَّى تُصَبِّرَهَا قَبْرَا
سَتَحْفَرُ مَصْقُولَ الرِّخَامِ بِجَسَمِهَا شَفَاهُكْ حَتَّى تَبْرُزَ الْأَعْظَمُ الصَّفْرَا
سَتَمَزُجُ بِالسَّمِّ الرُّعَافِ دِمَاءَهَا لِتَجْعَلَهَا لِلْمَوْتِ مَصْلًا فَيَحْتَرَا

(افاعی الفردوس، قصیده افعی، ص ۳۰۷)

(از آنچه را که از او خواهی بدست می‌آوری بس هراسی نداشته باش، و آنرا
می‌مکی، تا او را پوست خالی گردانی / لبانت در جسم وی سنگ مروارید حفر خواهد
کرد طوری که استخوان تهی آشکار گردد / خونش را با سم کشنده در آمیزی تا او را برای
مرگ آب خونی قرار دهی که نشخوار شود.)

شاعر تن به شهوت دادن خود را تنها ناشی از ضعف خود نمی‌داند. بلکه در همان حال
انگشت اتهام بسوی عصر و زمانه خود دراز می‌کند، عصری مملو از فسق و فجور که گناه
کردن جزء قانون آن است و گریزی هم از آن نیست. بنابراین عجیب نیست اگر ببینیم الیاس

هنگامی که صحبت از میل جنسی می‌کند از آشننگی‌های زمانه خود نیز می‌نالد:
 صُبِّي الخُمُورَ، فهذا العَصْرُ عَصْرُ طِيْلًا أَمَا السَّكَارَى فَمَهْمُ أَبْنَاوَه التُّجُبُ
 لَاتَقْنَطِي، إِنْ رَأَيْتِ الكَأْسَ فَارغَةً يَوْمًا، فَنَفَى كُلِّ عَامٍ يَنْضِجُ العَنْبُ
 صُبِّي الخُمُورَ، وَلَا تُبْقِي عَلَيَّ مُهْجَ مَوْجِ الشَّبَابِ عَلَيَّ رَجْلِيكَ بِصَطْحُبِ

(همان، فصیده فی هیکل الشهوات، ص ۳۱۱)

(شراب بریز که این عصر، عصر لذت است، و مستان نجیب زادگانند / اگر روزی جام شراب را خالی یافتی ناامید مشو، چون هر سال انگور دست می‌دهد / شراب بریز و آرزوی آنرا در دل قرار نده زیرا (می‌بینیم که) موج جوانی بر پاهای تو فریاد بر می‌آورد) شاعر به خوبی آگاه است که روی آوردن به شهوت و شهوترانی نتیجه‌ای جز مرگ تدریجی ندارد و کسانی که دست به چنین کار ناپسندی می‌زنند برای دیگران مرگ به ارمغان می‌آورند، اما چه کند که او نیز در این منجلاب گرفتار آمده و در چنگال میل جنسی اسیر، به همین سبب خطاب به زن می‌گوید:

خُلِقْتَ تَحْتَرِفِينَ المَوْتَ فاقْتَرَبِي مِنِّي فإِنِّي احْتَرَفْتُ المَوْتَ مِن قِدَمِ

(همان، فصیده الشهوة الحمراء، ص ۳۲۰)

(از زمانی که خلق شدی مرگ را پیشه خود ساختی، پس نزدیک آبی که من نیز چون تو از دیر زمان مرگ را پیشه خود ساختم).

در نظر شاعر، این عصر، عصر هرزگی است، باید شراب نوشید و گناه کرد، باید از لذتهای زمان استفاده نمود و هیچ باکی نداشت. دیگر عفت و پاکی رنگ رخ باخته و جایش را به فسق و فجور داده، پس باید باره آورد زمانه همراه شد و کامیاب گشت، در نتیجه به زن می‌گوید به جنس مذکر بگو که:

قُولِي لَهُ «جِئْتُ فِي عَصْرِ الخُمُورِ فَلاتش رَبِّ سَرَى الخَمْرِ، وَ اشْحَبْ مِثْلَمَا شُحِبُوا»
 قُولِي لَهُ: «هَذِهِ الايَّامُ مَهْرَلَةٌ وَ لَيْسَ، الاْلَمَنُ يَنْشِي بِهَا، الغَلْبُ»
 قُولِي لَهُ «عَفَّةُ الاجْسَادِ قَدْ ذَهَبَتْ مَعَ الجَدُورِدِ الأَعْفَاءِ الأُلَى ذَهَبُوا»
 وَلَكِنِ اليَوْمَ، صُبِّي الخُمُورَ، وَ انْتخِبِي مِنَ المَلْدَاتِ، مَا الاَّامُ تَتَخَبُ

(همان، فصیده فی هیکل الشهوات، ص ۳۱۲)

(به او بگو که در دوره شرابخواری حضور یافتی، پس جز شراب ننوش و همچون دیگران رنگ پریده شو / به او بگو که این روزها خنده‌دار و مضحک است و پیروزی جر از آن مست شدگان شراب نخواهد بود / به او بگو که پاکی جسم همراه با گذشتگان در گذشته است / ولی امروز شراب بریز و از لذتها و گناهان برگیر)

آری، اینچنین است که کرامت الیاس زیر پانهاده می‌شود و اسیر نفس اماره می‌گردد. در این مرحله تا آنجا که از دیوانش بر می‌آید نسبت به گناه از خود لجاجت نشان می‌دهد و بر زشتی و معصیت اصرار می‌ورزد. گویا که راهبر شهوات است به همین خاطر خطاب به زن می‌گوید:

و اسْكِبِي لِي الرَّحِيقُ	جَمَلِي لِي الْجَسَدُ
قَدِيجِيءٌ، وَلَا تُفِيقُ	لَأُفَكِّرِي بِغَدُ
إِنَّ سَمْرَهُ عَمِيقُ	مَا لَنَا وَلِلْأَبْدُ

(همان، شهرة الموت، ص ۳۲۵)

(جسمت را برایم زینت ده، و برایم شراب ریز / به فردا میندیش شاید بیاید و ما به هوش نباشیم / نه ما و نه روزگاران چیزی از آن نمی‌داند، که سرش بس عمیق است)

مرحله سوم: الیاس ابوشبکه خود می‌آید و به آنچه گذشت می‌اندیشد؛ حالا دیگر وی از عفت و طهارت دورگشته و از فردوس برین رانده شده، شاعری است گناهکار و مجرم. دیگر در اشعارش نمی‌تواند بر خود ببالد، زیرا مطیع نفس شیطانی خود شده و راه دوزخ را بر خود گشوده است. در نظر وی علت گناه وی زنان افعی صفتی‌اند که کارشان همه نیرنگ است و فریب و باعث لغزش مردان می‌شوند. شاعر با به یاد آوردن شبی که در آن گناه کرده چنین می‌گوید:

وَاللَّيْلُ سَكَرَانُ مِمَّا سَحَتِ السُّحْبُ	ذَكَرْتُ لَيْلَةَ أَمْسٍ، فَاخْتَلَجْتُ لَهَا
إِنَّ النِّسَاءَ إِذَا رَاوَعْنَ لَاعَجَبُ	ذَكَرْتُهَا غَيْرَ أَنَّ الشُّكَّ خَالَجَنِي
بِعَثُورٍ فَيَهِنَنَّ مِنْ أَعْقَابِهَا عَصَبُ	فَهِنَّ مِنْ حَيَّةِ الْفَرْدُوسِ أَمْزَجَةُ

(همان، فی هیکل الشهوات، ص ۳۰۹)

(شب گذشته را به یاد آوردم در پی آن بی اختیار لرزیدم شب به خاطر بارش ابرها مست بود / آن شب را به یاد آوردم جز اینکه تردیدی مرا مشوش ساخته: زنان اگر مکر و نیرنگ نمایند جای هیچ شگفتی نیست / آنان آمیخته‌ای از مار فردوسند که عصب شان به سبب این مار در هیجان است)

او به خاطر اینکه دست به گناه زده است خود را مورد سرزنش قرار می‌دهد و از اینکه از آسمان طهارت به زمینی پر از پلیدی هبوط کرده بسیار اندوهگین است و خویشتن را مذمت می‌کند:

و رُوْحُكَ مَمْسُوْحٌ و نوْرُكَ ذَاهِلٌ و شَعْرُكَ بِالْغُلِّ الدَّنْیِ مُصَفَّدٌ
و فِیْمَ اَزَعْتَ النَّفْسَ عَن نَّهْجِ قُدْسِهَا فَصَارَتْ مَغَارًا سَافِلًا، و هِی مَعْبُدًا!

(همان، الفاذورة، ص ۳۰۵)

(روح تباه و نورت حیران، و شعرت به زنجیر پستی در بند / چرا نفست را از راه پاکش برگرداندی تا سردابی پست شود حال آنکه محل پرستش است)
شاعر از واقعتهای موجود به درد می‌آید و اظهار بیزاری می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که شر را چهره‌های گوناگونی است. او در بدبینی بجایی می‌رسد که در زیبایی زشتی، در دوستی نیرنگ و در شراب زهرکشنده می‌بیند، و دوستی‌های زمان خود را نیرنگ آلوده توصیف می‌کند:

فَرَأَيْتُ الْمَسْحَ الْمُخِيفَ عَلَى اَك
حَمَلِ حُسْنٍ، وَالْقَزَمَ فِي الْعَمَلِاقِ
و لِسَانَ التُّعْبَانِ فِي قُبَيْلَةِ الصُّ
مَدِيقٍ، و السَّمَّ فِي الشَّرَابِ الْوَاقِي
و سَمِعْتُ الْفَحِيحَ فِي النِّعَمِ الْعَذِ
بِ، و صَوْتَ الْعَدُوِّ فِي الْمِيثَاقِ
إِنَّ فِي الْحُبِّ صَوْرَةَ اللَّهِ، لَكِنْ
أَيْنَ فِي الْخَلْقِ، صَوْرَةَ الْخَلْقِ؟

(همان، الطرح، ص ۳۳۸)

(زشتی ترسناکی برکاملترین زیبایی یافتم و پستی در غول پیکران / و زبان افعی در بوسه دوست و زهر در شراب / و صدای ما را در نغمه‌های دلنشین شنیدم و صدای

دشمن در عهد و پیمان / در عشق تصویری از خدا وجود دارد، ولی تصویر خالق را کجا می توان در خلق یافت

دیگر الیاس به خشم می آید و بر همه چیز می تازد. شهوت لذت در وی به شهوت مرگ مبدل می گردد، از آسمان و زمین بیزار است و خدا را در دستان تقدیر و زمان شکست خورده می یابد. چون خود عاجز مانده، سعی دارد در قصیده ای همچون «شهوت الموت» نهایت عجز انسان معاصر را دربرخورد با زشتی ها ترسیم کند. او در این قصیده بر همه غضبناک است و آتشین و به جایی می رسد که می گوید:

ناقمٌ علی السماء	حافظٌ علی البشر
ساختٌ علی القضاء	ثائرٌ علی القدر
غیر قطرة المساء	لا أحب فی السحر
صرتُ أمقتُ الصفاء	صرتُ أعشقتُ الکدر
غیر مشهد الدماء	لا أحب فی الصور

ناقم علی السماء و البشر (همان، شهوت الموت، ص ۳۲۵)

(متنفر از آسمان، کینه نوز بر بشر / غضبناک بر قضا، بر افروخته بر قدر / جز قطره شب، نخواهم در سحر / دشمن روشنی عاشق تیرگی / جز منظر خون نخواهم در صور / متنفر از آسمان و بشر.)

شاعر حتی بر خودش هم غضب کرده و دشمن خونی خویشتن شده است. هیچ راهی برای خود نمی بیند جز اینکه توبه کند و به سوی فطرت پاک الهی خود برگردد، در این بن بستگاه، راه توبه بر او باز است و به همین خاطر در قصیده نماز سرخ «الصلاة الحمراء» از کرده خویش پشیمان می شود و اظهار ندامت می کند.

در این قصیده الیاس به گناهان خویش اعتراف می نماید و رو به سوی توبه می آورد و با حالت تضرع خدا را فرا می خواند که:

رَبِّاهُ عَفْوَكِ اِنِّي كَافِرٌ، جَانِ	جَوَعْتُ نَفْسِي وَ اشْبَعْتُ الْهَوَى الْفَانِي
تَبِعْتُ فِي النَّاسِ اِهْوَاءَ مَحْرَمَةٍ	وَ قُلْتُ لِلنَّاسِ، قَوْلًا عَنْهُ تَسْنَهَانِي

ولم أفيق من جنون القلب في سبلي أأ وقد مَحَّتِ الاهواءُ إيماني
 رَبَّاهُ عَفْوَكِ إِنِّي كَافِرٌ جَانٍ (همان، الصلاة الحمراء، ص ۳۲۹)

(پروردگارا مرا ببخش که من کافر جنایت کارم، درونم را از حق خالی داشتم و از شهوت زودگذر پُر ساختم / در میان مردم خواسته های حرام را دنبال نمودم و به مردم چیزی گفتم که تو مرا از آن باز داشته بودی / در مسیر زندگی ام از دیوانگی قلبم دست برداشتم، مگر زمانی که هوی و هوس، ایمانم را محو ساخت / پس خدایا مرا ببخش که من کافر جنایت کارم)

«نماز سرخ» تجلّی مجدد ندامت آدم بعد از هبوط است؛ اقرار به تمام گناهان، لغزش انسان از قلّه کرامت و پاکی. عبارت «إِنِّي كَافِرٌ جَانٍ» به حق یاد آور اعتراف آدم در پیشگاه خداوند است که «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ». (سوره اعراف، آیه ۲۳)

تا اینجا دانستیم که مضمون دیوان «أفاعی الفردوس» چیست و چرا به این نام خواننده شده است، و خشم الیاس در این دیوان متوجه چه کسانی است و فلسفه اینکه دیگران این شاعر را «شاعر ملعون» و «شاعر افاعی» و «شاعر دوزخ و بهشت» ملقب ساخته اند چه می باشد. ولی جواب این پرسش هنوز مجهول است که چرا الیاس در این دیوان چنین گفت؟ به دیگر سخن چرا الیاس نسبت به زنان بدبین است و بر آنان خشم می گیرد؟

دکتر کریستو نجم در رساله دکتری خود تحت عنوان «زن گریزی در ادب الیاس ابوشبکه» با نگاه روانکاوانه خود به بررسی شخصیت شاعر از زمان کودکی تا مرگ وی می پردازد و او را عصبی مزاج و آشفته عقل می یابد. زیرا شاعر در کودکی پدرش را از دست داد و دچار مصیبت بزرگی شد و مادرش نیز به دنبال مرگ شوهر، منزوی می شود. و الیاس به چشم خود می بیند که عمویش بر همه دارایی پدرش چیره شده که همه این عوامل یاد شده در وجود وی تبدیل به عقده شود. دیگر آنکه او آرزوی های دور و درازی در سر داشت و برای رسیدن به آن در تلاش بود، از سوی دیگر می دید که برای رسیدن به آرزوهایش باید در دنیایی رنج ببیند که در نظرش همچون جهنم است و افعی ها بین او و آرزوهایش مانع می شوند، با چنین شرایطی حس بیزاری و ترس به او دست می دهد و بر

مردم به ویژه بر زن خشم می‌گیرد و نسبت به آنان بدبین می‌شود و چون چنین می‌شود از «دوستش دارم» به «از او بیزارم» و سپس به «او از من بیزار است» می‌رسد و بر همه چیز می‌تازد. (نجم، خریستو، رهاب المرأة فی ادب الیاس ابی شبکه، ص ۱۴۹-۱۴۸) و سرانجام کریستو نجم به این نتیجه می‌رسد که اشعار الیاس در این دفتر مشحون از حقد و کینه و کراهت نسبت به زن است، به گونه‌ای که الیاس خونخواه زن می‌گردد و در او پلیدی می‌یابد، در نظرش زن مصدر تمام مصیبت‌های عالم است که باید دشمن او بود او را خوار نمود. (همان، ص ۳۲۳)

علت دیگری که نمی‌توان به سادگی از آن گذشت اینست که شاعر در زمان سرایش چنین دیوانی (۱۹۳۸-۱۹۲۹) با زنان زیادی از جمله (روده) یا «روز» ارتباط نامشروع داشته و سبب شد که وی به گناه بیفتد و بعد توبه کند و این تجربه گناه در شعر وی انعکاس یافته و به شعر و شاعری وی رنگ تازه‌ای بخشید. (العادوی، ایلیا، الیاس ابوشبکه شاعر الجحیم و النعیم، جزء دوم، ص ۳۸ و جبر، جمیل، موسوعه، ج ۵، ص ۱۲۴)

منتقدان دیگر معتقدند این بغض و کینه‌ای که الیاس به زنان دارد شاید بخاطر این بود که نتوانسته به زن ایده‌آلی که در ذهن خود داشته دست پیدا کند. و یا این یادآور بغض و کینه شاعر فرانسوی «الفرید دی فینی» است که مدت زیادی به دنبال زنی که در رؤیاهای خود می‌پروراند بود، ولی در کارش شکست خورد و فصیده مشهور خود به نام «غضب شمشون» را سرود و به زنان حمله ور شد. (رزوق، رزوق فرج، الیاس ابوشبکه و شعره، ص ۱۸۸) اگر کمی دقیق شویم به مسأله دیگری نیز پی می‌بریم و آن اینکه الیاس در زمان سرایش افاعی الفردوس به مطالعه گل‌های شر (ازهار الشر) بودلر می‌پرداخت و تحت تأثیر آن قرار گرفته بود. طرفه آنکه در گل‌های شر بودلر همان حالت مطلوب و نامطلوب افاعی الفردوس جاریست گل با زیبایی و طراوتش با شرکه تصویری کاملاً جدای از گل است در یکجا جمع شده‌اند. شاعر تحت تأثیر همین اثر شعرش را باخشم انبیاء و تردد نفس بین خیر و شر همراه ساخت، و همچون بودلر نسبت به زنان بدبین است زیرا او در این کتاب خواننده که بودلر گفت: «در شگفتم که به زنان اجازه داده می‌شود تا وارد کلیسا شوند، آنها چه حرفی برای گفتن به خدا دارند!» (البستانی، بطرس، ابوشبکه فی مراحل شعره، دراسات و ذکریات، ص ۲۲-۲۱)

توضیح این نکته ضرورت دارد که محققان آثار ابوشبکه در باره تجربه‌های شخصی و واقعی ابوشبکه در زندگی و پیوند آنها با مضامین اشعار دیوان‌های مختلف او به خصوص افاعی الفردوس بسیار سخن گفته‌اند. به عنوان مثال ربیعة ابی فاضل معتقد است افاعی الفردوس الیاس خالی از حقیقت نیست، سراسر حقیقت است، چون واقعیت موجود در دنیای کنونی را ترسیم می‌نماید و از پنهان کردن آن پرهیز می‌کند. الیاس قطعاً گناه را احساس کرده زیرا معصوم از گناه نیست، اما ارتکاب گناه شاید در ذهن او انجام شده باشد، زیرا در عمل او را مقید به تعالیم دینی می‌یابیم که تا حد یک قدیس بالا می‌رود و ارتکاب این عمل را امری ناممکن جلوه می‌دهد. (ابی فاضل، ربیعة، مدخل فی ادبنا المعاصر، ص ۱۱۶)

شوقی ضیف نیز در مقام دفاع از الیاس می‌گوید که آنچه را که شاعر از زیانش جاری ساخته تنها کلام شاعرانه است، چرا که او به بیان آنچه که انجام نمی‌دهد می‌پردازد، و آنچه را که به آن اعتقاد ندارد در اشعارش می‌آورد و به آنچه در وجودش اثری از آن حس نمی‌کند تغنی می‌کند. (ضیف، شوقی، دراسات فی الشعر العربی المعاصر، ص ۱۷۷) حقیقت امر این است که نظر شوقی ضیف و امثال وی ناشی از سطحی نگری و عدم اشراف کاملشان بر اشعار الیاس ابوشبکه است که موجب کژ فهمی آنان شده. زنی که الیاس در افاعی الفردوس خصوصاً در قصیده (فی هیکل الشهوات) صحبت از وی می‌کند، زنی است از گوشت و خون و نه بافته و ساخته خیال شاعر. به دیگر سخن گناهی که دکتر شوقی ضیف و امثال او می‌خواهند از الیاس تبرئه کنند، خود الیاس به آن اعتراف می‌کند.

از طرف دیگر نباید مثل بعضی از منتقدان قضاوت کرد و الیاس را از جمله کسانی به حساب آورد که به زن به عنوان وسیله‌ای برای اشیاع و ارضای غریزه جنسی می‌نگرد و آنرا جسمی می‌داند که عطاکننده لذت و جمال و نعمت باشد. (الورقی، سعید، لغة الشعر العربی الحدیث، ص ۳۲۶ و ۳۱۷) بلکه شاعر می‌کوشد تا بشریت را از پلیدی برهاند گویا اینکه خود را در قبال جامعه مسؤول می‌داند، او بر قدرت شهوت تاکید دارد و در عصر خود ناقوس خطر را به صدا در می‌آورد. شاعر به بیان تجربه روحی و درگیری اش با نفس و گرایشهای متناقض آن سخن می‌راند تا ما را از خطر آن گناه سازد.

نتیجه:

گفته آمد تا گفته آید که شاعر اگر نگاه خصمانه‌ای در این دفتر شعری‌اش به زن دارد، بدین سبب است که می‌خواهد او و سپس جامعه را از هرگونه پلیدی برهاند. او در این دیوان تلاش می‌کند تا قدرت شهوت را کاملاً ترسیم نماید و انسان را از خطر آن آگاه سازد، زیرا او نمی‌خواهد که انسانیت یک انسان با نگاه به باد فنا سپرده شود. ما به صداقت شاعر ارج می‌نهیم و جسارت بیان وی را به فال نیک می‌گیریم و او را شاعری می‌دانیم که ریاکاری ندارد و از پرده پوشی بیزار است و بر شعرش نقاب نمی‌زند. گذشته از آن افاعی الفردوس وی را فتح نوینی در شعر معاصر عربی فرض می‌کنیم که شاعر با جرأت و جسارت هر چه تمام‌تر آنرا بیان داشت، در نتیجه تاریخ ادبیات و بلکه تاریخ تمدن از آن برجستگان است.



منابع:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- آذر نوش، آذرتاش، فرهنگ معاصر، نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۸۱.
- ۳- ابوشبکه، الیاس، افاعی الفردوس، بیروت، دارالعودة، الطبعة الاولى، ۱۹۹۹م.
- ۴- ابوشبکه، الیاس، الی الابد، بیروت، دارالعودة، الطبعة الاولى، ۱۹۹۹م.
- ۵- ابوشبکه، الیاس، دراسات و ذکریات، بیروت، دارالمکشف، الطبعة الثانية، ۱۹۷۰م.
- ۶- ابوشبکه، الیاس، غلواء، بیروت، دارالعودة، الطبعة الاولى، ۱۹۹۹م.
- ۷- ابوشبکه، الیاس، نداء القلب، بیروت، دارالعودة، الطبعة الاولى، ۱۹۹۹م.
- ۸- ابی فاضل، ربیعة، مدخل فی ادبنا المعاصر،
- ۹- الحاوی، ایلیا، الیاس ابوشبکه شاعر الجحیم و النعیم، بیروت، دارالکتاب اللبنانی، الطبعة الاولى، ۱۹۸۰م.
- ۱۰- الخوری طوق، جوزیف، موسوعة الیاس ابوشبکه الرومنسی، ستة مجلدات، بیروت، دار نوبلیس، الطبعة الاولى، ۲۰۰۰م.
- ۱۱- رزوق، رزوق فرج، الیاس ابوشبکه وشعره، بیروت، دارالکتاب اللبنانی، الطبعة الاولى، ۱۹۵۶م.
- ۱۲- ضیف، شوقی، دراسات فی الشعر العربی المعاصر، مصر، دارالمعارف، الطبعة السابعة، بلا تاریخ.
- ۱۳- نجم، خریستو، رهاب المرأة فی ادب الیاس ابی شبکه، بیروت، دارالجیل، الطبعة الاولى، ۱۹۹۶م.
- ۱۴- ندیم عبود، ولید، الیاس ابوشبکه، المجموعة الكاملة فی النثر، دار رواد النهضة، دارالادویسیة، ۱۹۸۸م.
- ۱۵- الورقی، سعید، لغة الشعر العربی الحدیث، دارالنهضة العربیة، الطبعة الثالثة، ۱۹۸۴م.